

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

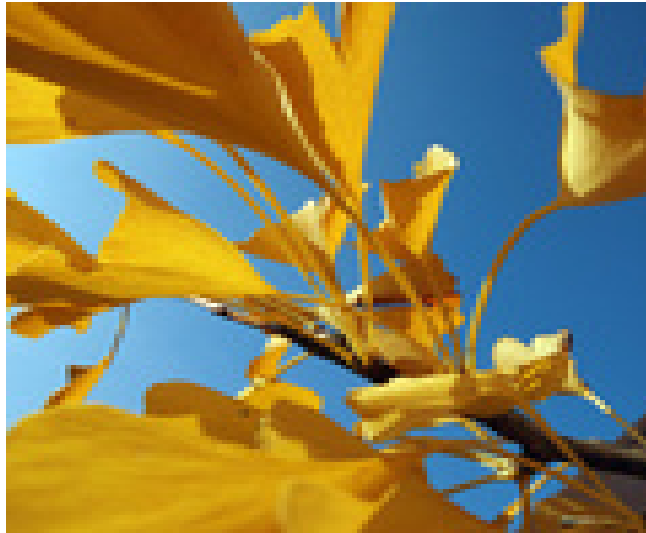
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

آصفه خلیل مسعودی
۱ نومبر ۲۰۰۸ هالند



پورتال AA-AA برگ زرد خزان را نثار این پارچه زیبا میکند

برگ پائیز

روز ها منتظرم

شبها ، هم بیخواب

گه در آه و فغان و گهی در پیچم و تاب

که چرا؟

که چرا نیست مرا هیچ جواب

چه گناهی کردم ، چه گناهی
چه خطایی و چه تقصیری زمن سرزده است
که مرا برده ز یاد
ارتباطش دفعتاً قطع شده
نه پیامی و نه احوالی ازو
نه خط و نه خبری
نه دق البابی و نه تک تک و نه زنگِ دری
که بگیرد خبرم
قدمی رنجه نماید سویم
گپِ خوب و بد و تندیِ کلامش شنوم
که بمن روح بیخشد سخنش
ظلمت و شام و سیاهیِ فراق
ز وصالِ گپِ او پاره شده روز شود
صبحِ صادق بدمد
روز شود
تا که از پنجرهٔ قلبِ حزینم
نورِ خورشیدِ صدایش
همه تاریکی را
محو و نابود کند

چه گناهی کردم
چه گناهی
که مرا برده زیاد
جگرم کرده کباب
نیست در چشمم خواب
روز ها منتظرم
شبها در تب و تاب
نیست در چشمم خواب
می خواهم شنوم
ولی افسوس افسوس
همه جا خاموش است
دل سراپا گوش است
میخواهم شنوم
بسی با روح و روان
شنوم از دل و جان

بهر چه خاموشیست

همه جا گشته خزان
هرطرف برگ ریزان
ناگهان گشته خزان

من چو برگ پائیز
که فتاده به زمین
خشک و پژمرده و بی ارزش و زرد
که فتاده به زمین
به زمین ، زیر پاهای غرورش
خیلی بی ارزش و هیچ

لیک او مثل خزان
زیر پا کرده مرا چون برگی
به سرم پا بنهاد و بفشرد
الوداع گفته و رفت
گل امید مرا پرپر کرد
نوبهاران مرا باخود برد
نو بهاران مرا
رنگ و بو و لب خندان مرا
روح و ایمان مرا
نور چشمان مرا
همه را باخود برد

نه نگاهی به عقب کرد و
نه هرگز نظری
ناسزا گفته و با خشم و غضب
بسی با مشت و لگد
در و دروازه گک لانه تنهای مرا
سخت کوبیده و دشنام به من داده و رفت

آنچه بودی بمیان من و او
نه دو سه ساله و ، پنج ساله و ، نه ده ساله
بلکه پانزده ساله
همه را داد به باد
به دلم داغ نهاد
نه کم و بیش
ولی خیلی زیاد
به خدا خیلی زیاد

دل بیچاره گم را بیشکست
آنچنانیکه نگردد پتره

نشود پینه و پیوند دگر
چونکه پاشان شده پاشان شده بشکست و شکست
مثل یک شیشه نازک
که به سنگش بزنی
ریزه ریزه شده پاشان شده ریزد به

زمین

زیر پا گشته و نابود شود
که ازو هیچ نماند اثری

آری آری بخدا
آری آری بخدا سخت شکست
سخت بشکست ، دل بیچاره گم
آنقدر سخت شکسته که دگر جایی نیست
نه به پیوند و نه بر پتیره و نه پتیره گری
نه به دارو نه بر داکتری
نه به تعویذ و نه طومار و نه جادو و نه بر جادوگری
نه به پند و نه نصیحت
نه به ملا و به رمال و به فالبین و به هر فال بری

آه آه

ای خداوند خدا
ای خداوند خدا ، که تویی خالق یکتای همه
تو خودت میدانی
تو خودت آگاهی
به همه راز نهان
هر که ، هر چیزیکه ، هر جا بنماید پنهان

تو خوت میدانی

که مرا هم روزی
نوبهارانی بود
سر و سامانی بود
لب خندانی بود
روح و ریحانی بود
که ز من حظ میبرد

ناز میدادمش و زمزمه سرداده به او میخواندم
نغمه عشق بلند کرده به گوش دل او میخواندم
او ، او ز الحان ملیح
او ز آواز خوش و نغمه دل انگیزم
به خدا یک دامن

یک چمن
یک بهار
یک جهان حظ می بُرد

ولی حالا

من یکی برگِ خزانی که کنون زردم و خشک
زیرِ پا افتاده
شبِ نیمِ یاس سرم باریده
شده بیچاره و بد بخت و گل آلوده
تک و تنها

بی‌کس و بی همدم

نه پناه و نه امید و نه مفریست مرا

به خدا

به خداوندِ خداوندِ سوگند

تازه بشکفته گلی یاسِ بهارش بودم

چمنِ سبزِ بهارش بودم

گلِ خوشبو و هزارش بودم

دلبر و یار و نگارش بودم

نغمه و سازِ شعارش بودم

طبله و چنگ و دوتارش بودم

سایه قامتِ چون سرو چنارش بودم

همه جا و همه وقت

من به پهلو و کنارش بودم

بس

بس بس

پس ازین نیست مرا طاقت و نه تاب و توان

زانکه پامال و حقیر گشته و نابود شدم

رخت بربستم و رفتم پس ازین

با دلِ خسته و بشکسته و نومید و حزین

که نباید شنوم

سخن و حرف و گپِ بانمک و شیرینش را

عهد و پیمانِ دروغینش را

که دگر نیست مرا گوشِ شنیدن

چشمِ دیدن

نه زبان و لب و دندانِ سخن گفتن و زاری کردن

جگر و قلب و دلِ ساده و باور کردن

درد و اندوه و غمش را همه احساس نمودن

من دگر حال ندارم به خدا
زندگیم بسی گردیده تباه
هست و بودم همه تاراج شده
سینه بر تیر جفا و ستم آماج شده
نیست چیزی به بساطم بخدا
نه دل و نه جگر و قلب و نه احساس مرا
چونکه یک برگِ خزانی شده ام
برگِ پائیز
برگِ پائیزی که خشکیده و افتاده زمین
زیر پا گشته ، گل آلوده و نابود شده
چونکه یک برگِ خزانی شده ام
برگِ پائیز
برگِ پائیزی که خشکیده و زرد رنگ شده
با خزانش به سرِ جنگ شده
پای احساسِ خرِ حوصله اش لنگ شده
خُلُقِ او تنگ شده
زیر پا گشته و بر فرقِ سرش سنگ شده
کمرِ همتِ او چنگ شده ، چنگ شده
برگِ خشکیده و کم رنگ شده
برگِ پائیزی که با ننگ شده
من همانم
همان
برگِ پائیزی که افتاده و خشکیده ، پُر آژنگ شده
برگِ پائیزی که با ننگ شده
تک و تنها شده بی رنگ شده
برگِ پائیز
